

قانون سقط جنین در آمریکا

تن من / حق من

#پرستو_مروجی

دیوان عالی آمریکا بعد از پنجاه سال قانون ممنوعیت سقط جنین را لغو کرد و وضعیت را به قبل بازگرداند. طوری که دولت آمریکا با اعتراضات گسترده ای مواجه شده است. چند دستگی و منسجم نبودن گروه های شرکت کننده در تظاهرات مانعی اساسی در تصمیمات خیابانی است. کاتولیک ها که سالهاست از فعالان ضد سقط جنین هستند با نگاهی دینی و رحمانی از این قانون حمایت میکنند. حامیان حقوق کودک هم جانی تازه گرفته و از کیان انسان هایی که از حق حیات محروم میشوند دفاع میکنند.

بنظر میرسد مابقی تماما مخالفانی هستند که تظاهرات خیابانی را پوشش میدهند. در جامعه ای مثل آمریکا هر دو گروه ، منفعت طلبانی اند که از هر گونه اعتراض سود میجویند. اما معترضین حقیقی چه کسانی اند؟ عموماً زنان سیاه پوست که جز قشر ضعیف و بی پناه جامعه تعریف میشوند که به سقط جنین ناچارند این گروه تنها واقعیت تظاهرات خیابانی هستند که تنها قربانیان تجاوز ، رابطه غیر متعارف ، خارج از چارچوب میباشند ، اینها در کنار بزرگترین قاچاق چیان جنسی قرار گرفته اند تا از قلدری و زور آنها ، چیزی نصیبشان شود.

تصویب قانون سقط جنین را از دو منظر بررسی میکنم ؛ یک ؛ گروه عوام که نگران جیب و روابط شخصی شان هستند که کارشناسان جامعه شناسی آمریکایی پیش بینی کرده اند در آینده ممکن است قوانین بر علیه « دگرباشان» جنسی تصویب شود . و نگرانی حامیان « حق انتخاب » آنها را به کف خیابان ها کشانده است. دو ؛ این قانون صرفاً یک تصمیم سیاسی است نه در چارچوب مسائل حقوقی

دعواهای سیاسی بین دو جناح دموکرات ها که نتیجه انتخابات به نفع آنها رقم خورد و « بایدن» خسته از سیاست را بر روی کرسی ریاست اجباراً نشانده.

و جناح جمهوری خواه که برگ برنده آنها ، « ترامپ» شکست خورده است.

اکنون جامعه آمریکا عملاً دچار گروگانگیری حزبی است همه این تظاهرات ، سر و صداها ، تنش های خیابانی.. پوسته ظاهری است که توسط جمهوری خواهان راه افتاد تا با شانتاژ کردن مردم عامی با شعار « تن من / حق من » دموکرات ها را عقیم کنند.

در حوزه سیاست ، حذف رقیب تازگی ندارد و تنها قربانیان اصلی مردمی هستند که ناخواسته وارد دعواهای سیاسی میشوند ، بی مزد و توقع پادوهای کله گندها میشوند اما سودی عایدشان نمیشود هیچ ... مجرم هم شناخته می شوند ...

□ مذاکراتِ بی هسته ...

یادآوری تاریخی لازم است تا عمقِ بیهودگی مذاکرات و بلاتکلیفی ملت ، درک شود.

از سال هشتاد و دو طبل مذاکرات نواخته شد. یعنی هجده سال ، بدون کوچکترین تغییر و تاثیری در روابط بین الملل و سفره ی ایرانی ها . هجده سال معطلی بی وقفه و سر کار گذاشتنِ و فرصت سوزی بزرگ اگر جوانی در ابتدای مذاکرات بیست و دو ساله بوده و در اوج انگیزه و آینده ای روشن .. او امروز چهل سالگی اش را پشت سر گذاشته و فصل جوانیش سپری شده است...

- نتیجه این سالها « دیپلماسی غلط » بدون آینده ای روشن است .
- اکثریت مردم به این فهم مشترک رسیده اند اما این مسوولان هستند که خود را به خواب زده اند و خیال بیدار شدن، ندارند.
- موضوع اصلی #مذاکرات_هسته_ای از ابتدا تا امروز هرگز هرگز رفع #تحریم ها علیه ایران نبوده است ، نمیشود اسمش را مذاکرات گذاشت زیرا آنها در مقام قاضی هستند و ایران در جایگاه متهم ، آنها می پرسند و ما باید پاسخ دهیم تا مثلاً رفع اتهام صورت گیرد.
- طی این هجده سال نتوانستیم اثبات کنیم برنامه هسته ای ما « صلح آمیز » است . این یعنی دست و پای بیخودی زدن که نتیجه ای جز بیشتر فرو رفتن نیست.

- آنها از ابتدا مدعی شدند « ایران در حال ساخت بمب اتمی است » و ما از ابتدا با دیپلماسی اشتباه فقط پاسخ دادیم تا جایکه دشمن موفق شد در آب سنگین اراک بتن بریزد و شیخ حسن میلیاردها هزینه را یک شبه به باد داد و کلی از هموطن های ما بیکار شدند،

درحالی‌که صاحب زن و بچه بودند.

■ دیپلماسی غلط اساساً به همین شکل مدیریت میشود ، « امتیاز دادن به دشمن تا دست از سر ما بردارند» آیا امتیازی بالاتر از آب سنگین اراک سراغ دارید؟!

■ تمامی اینها بهانه ایست که ما را در خود خفه کنند تا بتوانند دکمه مهار ایران را بدست بگیرند.

■ انرژی هسته ای نه تنها حق ملت ایران است بلکه حق تمامی مردم دنیاست. « یک بام و دو هوا بودن » مصداقش اینجاست که آمریکا میتواند داشته باشد مابقی نمیتوانند.

■ دولتمردان دست از برجام بردارند و تمرکز خود را روی توانمندی های داخلی و جوانان بگذارند و نتیجه را مشاهده کنند. بنای مذاکرات غلط در شرایط فعلی کاملاً مشهود است .

پاسخی برایش ندارم وقتی در تاریخ ثبت شد « آمریکا برجام را پاره کرد » اما ایران دست بردار نیست.

■ و در آخر عرض کنم : برجام اسم بزک شده ی « خود تحریمی» است.

#برجام را آوردند تا وسیله ای باشد برای کوبیدن بر سر جوانان و شرایط عدم رشد و پیشرفت را مهیا کردن.

برجام خروجی ایدیولوژی لیبرالیسم با چاشنی سکولار است.

والسلام

✍️ #پرستو_مروجی

با یدن زیبای خفته ایران نیست

□□ #با یدن زیبای خفته ایران نیست

✍️ #پرستو_مروجی

#سیاست خارجی #ایالات_متحده_امریکا نسبت به #جمهوری_اسلامی_ایران ؛ کاملاً تهاجمی است. دو حزب قالب دموکرات و جمهوری خواه در سیاست های اصولی شان در قبال #ایران وحدت نظر دارند.

این اصول بر مهار و ایجاد موانع جهت جلوگیری از اهداف و آرمان های #انقلاب متمرکز است.

تنها تفاوت آنها شیوه اجرائی آنهاست. هر دو حزب در اجرایی کردن سیاست فشار حداکثری کم نگذاشتند و همچنان در سلسه مراتب تصمیم

گیری هایشان ، این اصل را بعنوان دستاوردی مهم مطرح میکنند.
هدف نهایی سیاست فشار حداکثری ، تغییر نظام و در نهایت یک کشتار
عظیم انسانی است.

ترامپ و بایدن تنها نمایندگان رسمی ، اجرا کردن این سیاست ها
می باشند .

مع الاسف دولتمردان ایران با ارائه طنزی تلخ و شومَن گونه تلاش
می کنند اذهان عمومی مردم را به سمت #برجامی نافرجام و ریکاوری
#اصلاحات با پایین آوردن سوری #دلار و #طلا _ علی رغم آنکه در بازار
یک دلار هم خرید و فروش نمیشود..._ سوق می دهند .
لطفا به شعور ملت توهین نکنید .

امام مغبون هاشمی شد اما مفتون او نشد! | داریوش سجادی

نامه مصطفی تاجزاده به احمد توکلی هر چند به نیت تشجیع مبارزه با
فساد اقتصادی تحریر شده اما اقراریری بصورت ناخواسته توسط تاجزاده
در بین سطور مکتوبش قرار گرفته که بخوبی می تواند مشکلات ساختاری
این بخش از اصلاح طلبان را رمزگشائی کند(۱)

در مَضیق ترین شکل ممکن مطلب مستفاد از نامه تاجزاده موید یک
نکته محوری است مبنی بر آنکه لااقل این بخش از اصلاح طلبان برای
بازتولید مناسبات حسنه شان با حکومت بجای ۸۸ می بایست تکلیف خود
را با ۵۷ روشن کنند .

حسب نامه تاجزاده مشخص شده ایشان قبل از «اختلافات ۸۸» اساسا فهم
شان از «انقلاب اسلامی ۵۷» و تئوری ولایت فقیه مرحوم امام ، فهمی
ناراست و نامسموع است .

سطر به سطر نامه تاجزاده و احتجاجات وی خطاب به توکلی آکنده از
فهمی «عرفی خوانشانه» از حکومتی است که در نقطه تباین با منظومه
فکری مرحوم امامی قرار دارد که ولایت فقیه را استمرار حرکت انبیاء
الهی و از شئون ولایت و امامت و اصول مذهب می انگاشت .

همین خوانش متباین تاجزاده با خوانش شیعیانه از «ولایت و حکومت» نقطه عزیمت همه بدفهمی های ایشان در امر مُلکداری است و همین تباین منجر به آن شده تا تاجزاده در نامه خود بدون التفات به «شأن رهبر» در ساختار «حکومت شیعیانه» صلاحیت های ذاتی رهبری را دخالت های نافی با «دمکراسی عرفی» استنباط کند. بر این مبنا غدیر خُم برای تاجزاده ها تنها یک رویداد تاریخی و موزه ای است.

دومین غفلت مشهود تاجزاده ناتوانی وی در فهم چیستی مدیریت زیر پوستی آیت الله خامنه ای در مهار مهابت فساد اقتصادی افسارگسیخته دولت سازندگی است که تجلی اش در محاکمه شهردار وقت تهران (غلامحسین کرباسچی) متبلور شد.

این بی التفاتی نیز مانع از آن شده تا مشارالیه بتواند عمق عملکرد رهبری در مهار دستگاه بوروکراتیک و فاسد هاشمی رفسنجانی را سونداژ کند.

تاجزاده ساده اندیشانه بر این باور است ماجرای محاکمه کرباسچی یک رقابت زیر پوستی و مخالفت با چند دله دزدی فاقد اهمیت در بدنه شهرداری تهران بوده.

خیر جناب تاجزاده!

آیت الله خامنه ای بخوبی می دانست هاشمی رفسنجانی دزد نیست. هم چنان که بخوبی می دانست کرباسچی نیز در مقام یکی از ژنرال های هاشمی دزد نیست و دزدی نکرده.

مشکل نظام با هاشمی و دولت سازندگی آن بود که این کُلنی بصورتی «پاک دستانه» (!) و با دلبستگی های کورکورانه به الگوهای نئولیبرالیستی، دزدی و فساد اقتصادی را در ایران تئوریزه کردند.

ایشان دزد نبودند. تئوریسین دزدی بودند و با توسل به الگوهای نخ نما شده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و «توسعه اقتصادی پول محور» بنیان فساد و اختلاس را در کشور بتونیزه کرده و مولد طبقه بلعنده و نامولد و بی خاصیت و نوکیسه ای شدند که بدون کمترین قابلیت، متفرعانه و فقیر ستیزانه تنها مطالبه گری داشتند.

کرباسچی برای تحویل چند دستگاه تایپ به مسجدی در گرگان محاکمه نشد. محاکمه کرباسچی محاکمه نماد تفرعن و تکبر پول سالاری بود که بذرش را هاشمی رفسنجانی در زمین حاصلخیز انقلاب اسلامی کاشت و آن

کشتزار مرغوب را مبدل به شوره زار فقر و نکبت و دزدی و اختلاس کرد.

آیت الله خامنه ای ۸ سال مغبون ترفندهای لیزنقشانه هاشمی در ترویج اباحه سالاری نئولیبرالیستی بود. هم چنان که مرحوم امام نیز تا پایان عمر بسختی آن لیزماهی دنیای سیاست را مدیریت کرد هر چند هزینه های زیادی نیز آن مرحوم بابت عملکرد هاشمی داد.

هزینه های سنگینی اعم از تحمیل منتظری در قامت جانشین رهبری، یا تحمیل جام زهر ۵۹۸ و تلاش زیر پوستی ایشان جهت ایجاد رابطه با آمریکا.

هر چند امام نیز تا آن اندازه فراست داشت که فتنه منتظری را قبل از رحلت اش ولو به سختی جراحی کند و تلخی جام زهر ۵۹۸ را نیز با منشور استقامتی که در فردای پذیرش ۵۹۸ صادر کرد در کام هاشمی نیز تلخ کرد و بدین ترتیب با تبیین سرحدات آشتی ناپذیر حکومت با نظام سلطه عملا دست جانشین خود را بازگذاشت تا بتواند تک روی ها و خود سری های محتمل هاشمی را مهار و مدیریت کند.

درخواست عودت وصیت نامه توسط امام در آذر ۶۶ و اضافه کردن چند خط به آن نشان از هوشمندی امام و آینده نگری ایشان داشت تا با اضافه کردن بخش زیر به وصیت نامه مانع از بازیگوشی های «بازیگوشان» بعد از خود شوند:

«اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود، مورد تصدیق نیست مگر آن که صدای من یا خط و امضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم ... من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه‌ی سالوسی و اسلام‌نمایی بعضی افراد، ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده‌ام که بعد فهمیدم از دغلبازی آنان اغفال شده‌ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایاندند و نباید از آن مسائل سوء استفاده شود؛ و میزان در هر کس حال فعلی او است»

اظهارات سال ۹۲ هاشمی رفسنجانی مبنی بر ارائه نامه دست نویس به امام و درخواست مطالبات ۷ گانه خود از امام، نشان داد شاید امام در فرازهای مغبون هاشمی شده اما مفتون ایشان نشده. (۲)

چیزی که امثال تاجزاده نتوانسته اند از این نبرد زیر پوستی بفهمند آن است که آیت الله خامنه ای نیز ادامه امام بود و مجبور بود به هر نحو مقتضی دیوان سالاری فاسد دولت سازندگی را مدیریت و مهار کند و پایان دولت هاشمی و آغاز دولت خاتمی فرصت مغتنمی بود تا حکومت فرصت بازسازی و تجدید قوا را از حواریون هاشمی گرفته تا بلکه آن مهابت افسار گسیخته را لگام کنند!

بخش عمده ای از بازداشتی های ۸۸ از جمله بازداشت همین «تاجزاده» نیز پیش دستی نظام در محروم کردن هاشمی از ژنرال های متبحرشان در سازماندهی آشوب های شهری بود تا از این طریق بتوانند تک سنگین هاشمی را به ذکاوت پاتک نمایند.

۱ - نامه تاجزاده به توکلی

<https://bit.ly/2HYg2Fd>

۲ - در این مورد دو مقاله زیر را ببینید:

ما رابطه با آمریکا را می خواهیم چه کنیم

<https://bit.ly/2pD27Nf>

باشنده با شیطان

<https://bit.ly/2ueyM0q>

داریوش سجادی

4 فروردین 1397 / آمریکا

باشنده با شیطان | داریوش سجادی

ادعای اخیر «آیت الله هاشمی رفسنجانی» مبنی بر تحریر نامه محرمانه «لزوم مذاکره با آمریکا» و ارائه آن به آیت الله خمینی

در سال های پایانی عمر ایشان، چنانچه حاکی از صحت باشد از مفاد چنین نامه ای بوضوح می توان اعتراف صادقانه «هاشمی» را در عدم شناخت بینش و منش و آرا و افکار و اعتقادات «امامی» را استحصال کرد که رفسنجانی مکرراً ادعای تلمذ در محضر ایشان را داشته همچنانکه کسر بزرگی از عمر خود را نیز در مسیر تحقق آرا و اهداف و خط و سلوک همان «امام» سپری کرده.

بنا به اظهارات آیت الله هاشمی رفسنجانی:

در سال های آخر حیات امام نامه ای را خدمت شان نوشتم، تایپ هم نکردم. برای اینکه نمیخواستم کسی بخواند و خودم به امام دادم. در آن نامه هفت موضوع را با امام مطرح کردم و نوشتم که شما بهتر است در زمان حیات تان، اینها را حل کنید، در غیر این صورت ممکن است اینها به صورت معضلی سدّ راه آینده کشور شود. گردهمایی است که اگر شما ما را عبور ندهید، بعد از شما عبور کردن مشکل خواهد بود... یکی از این مسایل رابطه با آمریکا بود. نوشتم بالاخره سبکی که الان داریم که با آمریکا نه حرف بزنیم و نه رابطه داشته باشیم، قابل تداوم نیست. آمریکا قدرت برتر دنیا است. مگر اروپا با آمریکا، چین با آمریکا و روسیه با آمریکا چه تفاوتی از دید ما دارند؟ اگر با آنها مذاکره داریم، چرا با آمریکا مذاکره نکنیم؟ معنای مذاکره هم این نیست که تسلیم آنها شویم. مذاکره میکنیم اگر مواضع ما را پذیرفتند و یا ما مواضع آنها را پذیرفتیم، تمام است. ([مباحثه فصلنامه مطالعات بین المللی با هاشمی- بهار 91](#))

هاشمی رفسنجانی با اعلام خبر این نامه نگاری و افشای محتوای آن اولاً مرتکب یک خطای استراتژیک شد و اکنون عملاً خود را ملزم به پاسخگویی به یک پرسش کلیدی کرده مبنی بر آنکه:

بر اساس منطق مستتر در نامه ایشان، همان طور که دولت آمریکا را صرف نظر از ظلم و جنایت و ناحقیش و صرفاً به اتکای مسلط بودن و مستقر بودن و قدرتمند بودن می توان برسمیت شناخت و با آن مذاکره کرد! در این صورت چرا آقای هاشمی همین قاعده را شامل حکومت پهلوی نکرد و صرف نظر از لاحقی و ظلم و جنایات آن نظام خودکامه چرا بجای سالها مبارزه با سلطنت پهلوی با ایشان در مقام حکومت مستقر و مسلط و قدرتمند حاکم بر ایران از باب گفتگو وارد نشد و بی دلیل

سال های جوانی خود را در راه مبارزه با دربار در شدائد و سختی و شکنجه و زندان گذرانند؟ در حالی که ایشان و بنا به رویکرد مطمح نظرشان علی القاعده می توانستند با همان نسخه ای که برای ایالات متحده پیچیده اند ضمن گفتگو و تعامل با «دربار مستقر و مسلط و قدرتمند پهلوی» لااقل بخت خود را در تحقق یک زندگی در کنج خیر و عافیت به آزمونی تضمین شده می سپردند!

از سوی دیگر منطق به کار گرفته شده در نامه هاشمی رفسنجانی موید دور بودن ایشان با گوهر افکار و عقاید و سلوک عقیدتی - سیاسی بنیان گذار جمهوری اسلامی است.

اظهارات اخیر «سید حسن خمینی» در توصیف ابعاد شخصیت بنیان گذار جمهوری اسلامی موید آن می تواند باشد که درک «امام» و «سیره امام» لزوماً با مجالست در محضر ایشان حاصل نمی شود و می توان در جوار امام و در صغر سن کنار ایشان بالید و روئید و از معمرین و محرمین هم مانوس تر با «امام» و «ماهیت امام» شد.

بنا بر اظهارات قابل وثوق «سید حسن»:

امام یک فقیه است. رفتار امام تماماً در محدوده قرائت فقهی امام است. ورود به سیاست برای امام، حجت فقهی دارد و پایبندی امام به فقه، در تمام مسائل شخصی و سیاسی و اجتماعی تبلور دارد و هرگز از این مساله دست برنمی دارد و لذا تحلیل امام بدون توجه به حیثیت فقه در آن بزرگوار، گمراه کننده است.

(دیدار کارکنان موسسه تنظیم و نشر آثار امام با سید حسن - 25 فروردین 91)

سید حسن خمینی در اظهارات خود دست بر روی یک نقطه اساسی گذاشته و بدین وسیله شاه کلید فهم خمینی و آداب و روحیه و گفتمان و کردار ایشان را در دسترس قرار داده.

آمریکا شیطان بزرگ است یکی از ناب ترین و مبنائی ترین اظهارات آیت الله خمینی طی دوران حیات سیاسی ایشان بود که ریشه در فهم و عقل فقهی ایشان در دنیای سیاست داشت.

برای فهم خمینی و درک منویات ایشان، گریزی از این واقعیت نیست که خمینی و ترمینولوژی خمینی را باید از بطن مبانی فقه و شریعت اسلام

کشف و استخراج کرد.

این کمال کم لطفی است چنانچه تصریح «امام» بر شیطان بزرگ بودن آمریکا را تا سطح یک طعنه یا متلک سیاسی یک رجل سیاسی به دولت ایالات متحده تقلیل داد. قدر مسلم آن است که خمینی و ادبیات خمینی را باید در مقام یک مرجع تقلید و از بطن گویش و ادبیات فقیهانه ایشان کاوید و بر همین اساس است که توصیف ایشان از آمریکا در مقام شیطان بزرگ موید یک «عدم تجانس ساختاری» بین نظامی است که خمینی در مقام معمار آن نظام فونداسیون هایش را با بتون آرمه اسلام نابی پی ریخت که ماهیتاً در تضادی آنتاگونیستی با ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده آمریکا است.

عدم تجانسی که تحت هیچ شرایطی ولو مستقر و مسلط و قدرتمند بودن «ایالات متحده آمریکا» امکان گفتگو و مفاهمه و هم زیستی مسالمت آمیز بین طرفین را میسر نمی کند.

عدم تطفن به مبانی فلسفی و دینی در ادبیات و ترمینولوژی خمینی تا آن اندازه استعداد تحیر دارد تا فردی مانند «هنری کیسینجر» وزیر خارجه اسبق ایالات متحده را ناچار به بیان این اعتراف صریح کند که:

آیت‌الله خمینی، غرب را با بحران جدی برنامه ریزی مواجه کرد، تصمیمات او آنچنان رعدآسا بود که مجال هر نوع تفکر و برنامه ریزی را از سیاستمداران و نظریه پردازان سیاسی می‌گرفت. هیچ کس نمی‌توانست تصمیمات او را از پیش حدس بزند، او با معیارهای دیگری، غیر از معیارهای شناخته شده در دنیا، سخن می‌گفت و عمل می‌کرد. گویی از جایی دیگر الهام می‌گرفت، دشمنی آیت‌الله خمینی با غرب، برگرفته از تعالیم الهی او بود. او در دشمنی خود نیز خلوص نیت داشت.

همچنانکه ظاهراً همین ناآشنائی با گویش و اندیشه خمینی از آن درجه از استعداد برخوردار هست تا برجسته ترین شاگرد و همراه ایشان را از درک گوهر کلام و مرام مقتدایش محروم کرده تا جائی که مشارالیه با درکی معوج از آمریکا ستیزی بنیان گذار جمهوری اسلامی، متقاضی مذاکره و بلکه ایجاد رابطه با ایالات متحده می شوند!

مُراد خمینی در مقام یک رهبر مذهبی و مرجع تقلید در انتخاب واژه «شیطان» برای معرفی ذات آمریکا شاه کلید فهم اندیشه آمریکا ستیزانه ایشان در انقلاب اسلامی است.

برای آیت الله خمینی در مقام یک معلم قرآن و تاسی به فحوای «آیه 34 سوره بقره» سرکشی و عدم متابعت شیطان از امریه خداوند در سجده بر انسان (وَإِذْ قُلْنَا لِلْإِنسَانِ اسْجُدْ وَاقْبَسْ) تجلی نخستین برتربینی و کبر و تفاخر طلبی است.

شیطان در ترمینولوژی مذهبی نخستین نژادپرست و متکبر و خودبرتر بینی است که به اعتبار خلقت اش از «آتش» دون شان خود می دید تا بر یک برآمده از «خاک» سجده کند! بر همین مبنا نباید «آمریکا شیطان بزرگ است» را تا سطح نازل ادبیات سیاسی و طعنه و متلک های مصطلح و مرسوم بین رجال سیاسی فرو کاست.

خمینی با ابداع این مفهوم، خط سرخی را در حد فاصل انقلاب خود با سرحدات نظام تفاخر طلب و «خودبرتر بین» و «جهان کهتر بین» مستقر در ایالات متحده کشید.

اظهارات اخیر «میت رامنی» نامزد حزب جمهوری خواه برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲ در آمریکا نزدیک ترین و قابل دسترس ترین سند از روحیه تفاخر طلب و خودبرتر بین دولتمردان آمریکائی است که با تفرعنی شیطان می گوید:

«ما سرور جهانیم. خداوند این کشور (آمریکا) را پدید نیاورده که ملت آن دنبال‌هرو باشند. تقدیر آمریکا این نیست که قدرتی برابر و متوازن میان قدرت‌های دیگر در جهان باشد. این قرن باید قرن آمریکا باشد. در چنین سده‌ای، ایالات متحده باید قوی‌ترین اقتصاد و ارتش دنیا را داشته باشد. در قرن آمریکا، ایالات متحده دنیای آزاد را هدایت می‌کند و دنیای آزاد، هدایت دیگر جهان را بر عهده دارد»

(سخنرانی انتخاباتی میت رامنی)

با چنین مختصاتی است که می توان بر این نکته اذعان داشت: آیت الله خمینی با توصیف آمریکا به «شیطان بزرگ» اقدام به معنایابی از هویت آمریکا کرد. هویتی که بالذات در احترام گذاشتن به شان و حقوق مرتبت دیگر ملت ها و دولت ها و فرهنگ ها ناتوان است. هر چند «هاشمی رفسنجانی» خوش بینانه خطاب به آیت الله خمینی نوشته:

با آمریکا مذاکره می‌کنیم اگر مواضع ما را پذیرفتند و یا ما مواضع

آنها را پذیرفتیم، تمام است(!)

و هر چند خوش باورانه از بدون پاسخ ماندن نامه خود از جانب امام چنین تلقی کرده که:

اگر حرف هایم در مورد رابطه با آمریکا ایراد داشت امام پاسخ می داد. [\(هاشمی در دیدار با فراکسیون اقلیت مجلس فروردین 91\)](#)

و هر چند و برخلاف اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی، نامه ایشان از جانب آیت الله خمینی بدون پاسخ نماند و ایشان یازده ماه قبل از وفات، در مورخه بیست و نهم تیر ماه سال 67 ذیل پیغام مهم و پر اهمیت شان بمناسبت پذیرش «قطعنامه 598 شورای امنیت» به صراحت خطاب به همه کسانی که مانند هاشمی رفسنجانی دغدغه مذاکره و رابطه با آمریکا را داشتند با کلام نافذ و جادویی خود پژواکی را در کاریزهای سیاست جاری و ساری کرد که بعد از 32 سال از رحلت اش، آن پژواک کماکان به صراحت و سلاست قابل استماع و استناد است:

بعضی مغرضین ما را به اعمال سیاست نفرت و کینه توزی در مجامع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می دهند؛ و با دلسوزیهای بی مورد و اعتراض های کودکانه می گویند جمهوری اسلامی سبب دشمنی ها شده است و از چشم غرب و شرق و ایادی شان افتاده است! که چه خوب است به این سؤال پاسخ داده شود که ملت های جهان سوم و مسلمانان، و خصوصاً ملت ایران، در چه زمانی نزد غربی ها و شرقی ها احترام و اعتبار داشته اند که امروز بی اعتبار شده اند!

آری، اگر ملت ایران از همه اصول و موازین اسلامی و انقلابی خود عدول کند و خانه عزت و اعتبار پیامبر و ائمه معصومین- علیهم السلام- را با دست های خود ویران نماید، آن وقت ممکن است جهانخواران او را به عنوان يك ملت ضعیف و فقیر و بی فرهنگ به رسمیت بشناسند؛ ولی در همان حدی که آنها آقا باشند ما نوکر، آنها ابرقدرت باشند ما ضعیف؛ آنها ولی و قیّم باشند ما جیره خوار و حافظ منافع آنها؛ نه يك ایران با هویت ایرانی- اسلامی؛ بلکه ایرانی که شناسنامه اش را آمریکا و شوروی صادر کند؛ ایرانی که ارا به سیاست آمریکا یا شوروی را بکشد و امروز همه مصیبت و عزای آمریکا و شوروی شرق و غرب در این است که نه تنها ملت ایران از تحت حمایتی آنان خارج شده است، که دیگران را هم به خروج از سلطه جباران دعوت می کند. [\(پیغام آیت الله خمینی بمناسبت پذیرش](#)

قدر مسلم آن است که اینک و بعد از آنکه هاشمی رفسنجانی با گذشت بیش از 20 سال راز خود در نامه نگاری با «امام» را افشا کرد اکنون و با استناد به آن نامه، بخشی از تاریخ را می توان شفاف تر دید و فهمید مخاطب خاص «امام» در پیغام بمناسبت قبول قطعنامه 598 «چه کسی» بوده همچنانکه با توجه به ادبیات و گوشزدهای «امام» در پیغام مزبور می توان فهمید «هاشمی رفسنجانی» بمنظور متقاعد کردن «امام» متوسل به چه ادله و احتجاجاتی شده است.

داریوش سجادی/آمریکا